

دکتر محمد علی صادقیان \*

## نقد و بررسی شاهنامه بنداری (الشاهنامه) \*\*

در میان کسانی که از خرمن دانش فردوسی خوشه چیده و از خوان گسترده شاهنامه او بهره یافته‌اند، ادیب و مورخی است به نام فتح بن علی بن محمد بنداری ملقب به قوام‌الدین، که در اوائل سده هفتم هجری، این شاهکار حماسی را از زبان فارسی به زبان عربی ترجمه کرده و در شناساندن تاریخ و فرهنگ کهن ایران به ملل عربی زبان، توفیق یافته است.

\* استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم دانشگاه پهلوی .  
\*\* کتاب «الشاهنامه» ترجمه عربی شاهنامه فردوسی است که توسط فتح بن علی بنداری انجام شده است و دکتر عبدالوهاب عزام استاد دانشگاه مصر آن را تصحیح کرده و حواشی و تعلیقات بر آن افزوده است.

این کتاب در تهران در سال ۱۹۷۰ میلادی به طریق افست چاپ شده است.

از زندگی بنداری اطلاع دقیقی در دست نداریم، تنها آنچه از احوال اومی دانیم همان است که در پاره‌ای از دائرة المعارفها و تواریخ ادبی به صورت پراکنده آمده است. در دائرة المعارف اسلامی، در ذیل کلمه «بنداری» چنین می‌خوانیم:

«فتح بن علی بن محمد اصفهانی و لقبش قوام‌الدین است. او مورخ عربی است و مختصری از کتاب عمادالدین را که در تاریخ سلاجقه است فراهم آورده و نام آن را «زبدة النصره و نخبة العسرة» (۱) نهاده است. و گفته‌اند که پیش از آن نیز کتاب دیگری از عمادالدین به نام «البرق الشامی» را تلخیص کرده است و همچنین شاهنامه فردوسی را به زبان عربی ترجمه و آن را به پادشاه بزرگ ایوبی متوفی به سال ۵۶۲۴ (۱۲۲۷ م) اهدا کرده است.» (۲) و در پایان اشاره شده است که از سرگذشت او اطلاع بیشتری در دست نیست. «ولانعرف علی التحقيق من سيرته او من الاحداث التي مرت في حياته اكثر من ذلك.» (۳)

در لغت نامه دهخدا در ذیل کلمه (بنداری) چنین آمده است:

«فتح بن علی بن فتح، قوام‌الدین بنداری اصفهانی که در قرن هفتم نشوونما یافته است، او را است: تاریخ آل سلجوق از عمادالدین محمد بن محمد حامد اصفهانی که بوسیله وی به صورت اختصار در آمده است. دیگر کتاب موسوم به (نصرة الفتوه و عصرة الفطرة) در اخبار آل سلجوق. (از معجم المطبوعات) (۴) در اینکه نام مترجم شاهنامه، فتح و نام پدرش علی و محل تولدش اصفهان بوده است تردیدی نیست،

۱- در فرهنگ مرحوم معین نام این کتاب «زبدة النصره و نخبة العسرة» آمده است.

۲- این پادشاه، همان عیسی بن ابی بکر ایوبی، ممدوح بنداری است که بارها نامش در

«الشاهنامه» آمده است.

۳- دائرة المعارف اسلامی ذیل کلمه «بنداری»

۴- لغت نامه دهخدا ذیل کلمه «بنداری»

زیرا خود در مقدمه‌ای که بر این ترجمه نوشته به نام و نام پدر و محل تولدش اشاره کرده است.

سخن بنداری در مقدمه کتاب چنین است: «پس از آنکه به درگاه پادشاه عادل، عیسی بن ابی بکر باریافتم و کتاب شاهنامه را که حاوی عدالت و دادگری و خصایل پسندیده پادشاهان عجم و همت ایشان در آبادانی شهرها بود، تقدیم کردم پادشاه آن را پسندید و دستور داد برای اینکه فایده این کتاب عام تر گردد آن را از زبان فارسی به زبان عربی ترجمه کنم».

«فامر مملوکه و ضیعته الفتح بن علی بن محمد بن الفتح البنداری الاصبهانی ان یتترجمه فیحل حکایاته المنظومه» (۱)

آنچه خواننده از مطالعه کتاب «الشاهنامه» و از مقدمه مصحح آن درمی‌یابد اینست که بنداری در اصفهان متولد شده و در این شهر پرورش یافته است و پس از چندی به سفر شام رفته و به عیسی بن ابی بکر بن ایوب، پادشاه شام پیوسته و ترجمه شاهنامه را که در سال ۶۲۰ هجری به پایان برده بدان پادشاه اهدا کرده است. (۲)

از فحوای سخن بنداری معلوم میشود که وی علاقه‌ای به اقامت در شام نداشته و مترصد بوده است تاصله و جایزه خود را در ازای ترجمه شاهنامه از پادشاه شام دریافت کند و به دیار خویش بازگردد. این مطلب از ترجمه داستان گیو پسر گودرز که برای یافتن کیخسرو به توران می‌رود و به انواع شدائد و سختیها دچار می‌گردد، دریافت می‌شود. زیرا مترجم (بنداری) در اینجا زمینه را برای بث شکوای خویش مناسب یافته و از رنج غربت نالیده است:

۱- الشاهنامه، ص ۳-۱۴- مقدمه بنداری

۲- الشاهنامه، ص ۹۷-۲۰۱- مدخل

فیما صح استمع ابثك شكوى

نزیع لایری یوماً قرارا

بعید الدار من اعلام جسی

تغرب یرکب الخطط الغمارا (۱)

بنداری از هنرشاعری نیز بهره‌مند بوده است. چه، می‌بینیم که در ضمن ترجمه مطالب شاهنامه، گاه‌گاه به مناسبت، اشعاری از خود آورده است که در همین مقاله به پاره‌ای از آنها اشاره خواهد شد.

مترجم شاهنامه مورخ هم بوده است. چنانکه تاریخ سلاجقه را که انوشیروان بن‌خالد، وزیر سلطان محمود بن محمد بن ملک‌شاه متوفی به سال ۵۳۲ به فارسی تألیف کرده و عمادالدین اصفهانی آن را از فارسی به عربی برگردانده بود تلخیص کرده است. و این کتاب بنداری در لیدن و قاهره به چاپ رسیده است. (۲) و چنانکه قبلاً اشاره شد کتاب تاریخ دیگری از عمادالدین نیز بوسیله بنداری تلخیص شده است.

### فصول شاهنامه بنداری

نسخه‌ای از کتاب «الشاهنامه» که مورد مطالعه و بررسی اینجانب قرار گرفته به اهتمام و کوشش دکتر عبدالوهاب عزام استاد دانشگاه مصر به صورتی بسیار جالب و دلپذیر در سال ۱۳۵۰ هجری تصحیح و به زیور طبع آراسته گردیده است. این کتاب علاوه بر متن اصلی شامل مقدمه و مدخلی از مصحح و مقدمه و خاتمه‌ای از مترجم است. متن اصلی در دو بخش فراهم آمده است:

بخش اول از کیومرث نخستین پادشاه پیشدادی آغاز و با کشته شدن دارا واپسین پادشاه کیانی پایان می‌یابد. این بخش شامل ۳۸۹ صفحه است.

بخش دوم از جلوس اسکندر بر سریر پادشاهی ایران شروع می‌شود و با پایان کار

---

۱- شاهنامه، صفحه ۱۹۱- س ۲۰ - بخش اول

۲- شاهنامه، صفحه ۹۸ مدخل- دائرة المعارف اسلامی، ذیل کلمه «بنداری»

بزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی خاتمه می‌یابد. این بخش نیز ۲۷۶ صفحه از کتاب را دربردارد.

### چگونگی و ارزش ترجمه

قبل از هر سخن باید گفت که بنداری تمام شاهنامه را ترجمه نکرده است و تنها به ترجمه مطالبی که هسته اصلی داستانها و رویدادهای شاهنامه را تشکیل میداده، بسنده کرده است. غالب سرآغازهای داستانها، توصیفهای طبیعت، وصف جنگ‌افزارها، توصیف قهرمانان و زیبارویان، شرح آرایشهای جنگی، تفصیل میدانهای کارزار و بسیاری از این نوع مطالب را یابه کلی حذف کرده و یابه اختصار از آنها گذشته است. آنگونه که مصحح کتاب تخمین زده، مترجم در مجموع، بیش از نیمی از شاهنامه را ترجمه نکرده است. گوئی هدف اصلی او این بوده است که در اندک زمان، اصل داستانها و نتیجه آنها را در پیش چشم خواننده عربی زبان بیاورد. هرگاه تنها جنبه‌های هنری شاهنامه را در نظر آوریم، این ترجمه ناقص و ابتر است، زیرا فاقد بسیاری از هنر نمائیهایی و ریزه کاریهای فردوسی است. اما از آنجا که این اختصار، خواننده را زودتر به نتیجه داستانها میرساند، برای کسی که بخواهد تنها از رویدادها و حوادث شاهنامه آگاهی یابد، میتواند سودمند باشد.

ارزش دیگر شاهنامه بنداری در قدمت آن است. زیرا ترجمه آن در سال ۶۲۰

هجری صورت گرفته است و ما نسخه‌ای از شاهنامه که قدیمتر از این تاریخ باشد در دست نداریم. علاوه بر این، نسخه یا نسخی که مترجم برای ترجمه، از آنها استفاده کرده، مسلماً تاریخ کتابت آن پیش از سال ۶۲۰ بوده است. بنابراین، این ترجمه میتواند برای پژوهشگران و محققان مأخذ و منبعی ارزشمند و اصیل باشد.

از اینها گذشته، بنداری با این کار خدمتی شایسته در نشر و اشاعه تاریخ و فرهنگ

و تمدن ایران کرده و عربی زبانان را با حماسه ملی ما آشنا ساخته است.

### تصرفات مترجم

دخول و تصرفاتی که مترجم در ترجمه متن اصلی شاهنامه نموده به طور اختصار

به قرار زیر است:

۱- غالب مقدمات و سرفصلها، و همچنین ابیاتی که معمولاً فردوسی قبل از آغاز

هر داستان به صورت براعت استهلال و در پایان بگونه اندرز و عبرت از حوادث داستان

می آورد و اهمیت آنها اگر بیشتر از اصل داستان نباشد، کمتر نیست، ترجمه نشده است.

به عنوان مثال، مقدمه داستان رستم و سهراب که با ابیات زیر شروع میشود،

حذف شده است:

دل نازك از رستم آید به خشم

یکی داستان است پر آب چشم

به خاك افكند نارسیده ترنج

اگر تند بادی بر آید ز کنج

هنرمند گوئیمش ار بی هنر

ستمکاره خوانیمش ار دادگر

زداد اینهمه بانگ و فریاد چیست

اگر مرگ داد است بیداد چیست

بدین پرده اندر تر اراه نیست (۱)

از این راز جان تو آگاه نیست

همچنین ابیاتی که در پایان این داستان آمده و از بخشهای جالب شاهنامه است

حذف گردیده است:

که با مردگان آشنائی مکن

چنین گفت بهرام نیکو سخن

بسبجیده باش و درنگی مساز

نه ایدر همی ماند خواهی دراز

سزدگر ترا نوبت آید به سر

به توداد يك روز نوبت پدر

نیایی بخیره چه جوئی کلید

چنین است رازش نیاید پدید

در بسته را کس نداند گشاد      در این رنج عمر تو گردد بباد (۱)  
حتی مقدمه و سرفصلهائی که فردوسی در نیایش خداوند سروده است در ترجمه حذف شده است.

مثلا در آغاز داستان کاموس کشانی، فردوسی ابیات زیر را در ستایش آفریدگار سروده ولی مترجم همه را حذف کرده است :

|                            |                              |
|----------------------------|------------------------------|
| بنام خداوند خورشید و ماه   | که دل را به نامش خرد داد راه |
| خداوند هستی و هم راستی     | نخواهد ز تو کژی و کاستی      |
| خداوند گیهان و بهرام و شید | از اویم امید و بدویم نوید    |
| از او گشت پیدا زمین و زمان | پی مور برهستی او نشان (۲)    |

گاهی مترجم توصیفهای اصلی شاهنامه را حذف کرده و به جای آنها ابیانی که خود به خاطر داشته آورده است. مثلا ابیات زیر را که فردوسی در توصیف زیبایی رودابه سروده، حذف کرده است :

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| پس پرده او یکی دختر است       | که رویش ز خورشید نیکوتر است    |
| ز سرتابه پایش به کردار عجاج   | به رخ چون بهشت و به بالا چوساج |
| بر آن سفت سیمین دو مشکین کمند | سروش گشته چون حلقه پایبند (۳)  |

و به جای این ابیات دو بیت زیر را آورده است:

|                         |                           |
|-------------------------|---------------------------|
| بیضاء نسج من قیام فرعها | و تغیب فیه و هو وحف اسحم  |
| فکانه فیه نهار ساطع     | و کانه لیل علیها مظلم (۴) |

۱- شاهنامه ژول مول، جلد ۲، ص ۹۷

۲- شاهنامه ژول مول، جلد سوم، ص ۳

۳- شاهنامه ژول مول، جلد اول، ص ۱۲۳

۴- شاهنامه بنداری، ص ۶۰، س ۳-۴، بخش اول

وگاه پاره‌ای از توصیفات را ترجمه کرده ولی نه بطور کامل. مثلاً از سه بیت

زیرکه درتوصیف زیبایی تمهینه مادرسهراب آمده :

دو ابرو کمان و دو گیسو کمند      به بسالا به کردار سرو بلند  
دورخ چون عقیق یمانی برنگ      دهان چون دل عاشقان گشته تنگ  
روانش خرد بود و تن جان پاک      توگفتی که بهره ندارد ز خاک

تنها مضمون دو بیت را به صورت زیر ترجمه کرده است:

« ذات حاجبین کفوسین و غدیرتین تضطربان کحبلین و کانهما من فرط اللطافة

والملاحه صورت من روح» (۱)

### حذف پاره‌ای از حوادث و رویدادها

مترجم شاهنامه علاوه بر حذف توصیفهای شاعرانه فردوسی، پاره‌ای از وقایع و اتفاقات که در فصول مختلف شاهنامه آمده و باداستان ارتباط می‌یابد، زائد تشخیص داده و حذف کرده است. از آن جمله است: ازدواج فربرز با فرنگیس مادر کیخسرو در فصل «پادشاهی کیخسرو» و نصایح زال به رستم در «داستان رستم و اسفندیار» و جنگ رستم با چنگش و سوء قصد پادشاه یمن به جان فرزندان فریدون، ازدواج گیو با دختر رستم، آزمودن فریدون فرزندان خود را و بسیاری مطالب و رویدادهای دیگر.

علاوه بر این، بسیاری از نامه‌ها و خطبه‌ها و وصایای پادشاهان از جمله محذوفات این ترجمه است. مدایح سلطان محمود نیز در ترجمه حذف شده است. بدین ترتیب که هر جا مترجم به مدح محمود رسیده آن را حذف کرده و به جای آن زبان به مدح ممدوح خویش گشوده است. نمونه آن در داستان اسکندر مشهود است. می‌گوید: «چون بدینجا رسیدم، مشاهده کردم که فردوسی از حال خویش سخن گفته و به مدح سلطان سعید محمود



رضی الله عنه پرداخته است، من هم از فرصت استفاده کردم و زبان به ستایش پادشاه شرق و غرب، ملك عادل ابو الفتح عیسی بن ابی بکر گشودم» (۱) و پس از آن قصیده‌ای در مدح این پادشاه آورده است.

در «پادشاهی کیخسرو» نیز مدیحه محمود را حذف کرده و چنین گفته است: «وقتی ترجمه من بدینجا رسید و به مدح محمود رسیدم چنین اندیشیدم که سزاوار است من نیز زبان به ذکر سجایای ملك معظم ابوالفتح عیسی بن سلطان بگشایم زیرا او از محمود بیشتر سزاوار ستایش است: «هواحق بالحمد والثناء من محمود» پادشاهی که هرگاه فردوسی در روزگار او می‌زیست آرزو می‌کرد که این مدایح در توصیف او باشد.»

سپس قصیده‌ای در مدح این پادشاه با مطلع:

خضعت لرفعة قدرك الجوزا      وتقاصرت عن فضلك الدأماء (۲)

آورده که دارای ۴۶ بیت است. در خانمه کتاب نیز از محرومیت فردوسی یاد کرده و چنین گفته است: «اگر فردوسی در زمان خویش بی بهره مانسده و از این بابت شکایت کرده است، من از ترجمه این کتاب بهره بردم و به آرزوهای خویش رسیدم. «فان شكا الفردوسی سوء حظه فی عهده فانی شاكر فی هذا العهد وفور الحظ و سعادة الجد، حتی لوبلغت درجة الطائیین نظماً، ونلت منزلة الصادین نثراً» (۳)

### ۳- افزودن مطالب بومتن

بنداری در ترجمه شاهنامه، که گاه از تاریخ طبری و حمزه اصفهانی و مسعودی

۱- شاهنامه، ص ۳۲، س ۶ بخش دوم

۲- «الشاهنامه»، ص ۲۷۱ بخش اول

۳- شاهنامه، ص ۲۷۸، س ۶، بخش دوم: مصحح حدس زده است که مقصود از

«طائیین» ابوتمام و بختری و از «صادین» صاحب بن عباد و صابی است.

شاهد می‌آورد تا به زعم خویش، گفته‌های فردوسی را کامل کند و یا حادثه‌ای را که فردوسی نقل نکرده یادآور شود. به عنوان نمونه به یکی دو مورد از آنها اشاره می‌شود: فردوسی در **پادشاهی هرمز نرسی** می‌گوید: «هرمز بر تخت نشست و تاج بر سر گذاشت و خدای را نیایش کرد و حاضران را اندرز داد.» در همین جا مترجم از تاریخ طبری مطلب زیر را برگفته‌های فردوسی می‌افزاید: «از آنجا که مردم قساوت قلب و خوی ناسازگار این پادشاه را پیش از رسیدن به پادشاهی دیده بودند از او در بیم بودند و هرمز چون این معنی را دریافت به مردم گفت من آن سنگدلی و قساوت را به رأفت و شفقت به مردم، تبدیل کرده‌ام و با مردم به نیکی رفتار کرد.» (۱)

در **پادشاهی قباد** نیز از حمزه اصفهانی چیزی برگرفته‌های فردوسی می‌افزاید، بدین ترتیب که قباد بعد از آنکه از زندان رهایی یافت از طریق فارس روی به خراسان نهاد و چون به اردستان (سه منزلی اصفهان) رسید میل مجامعت بر او غالب آمد، بفرمود تا دختری نژاده را طلب کنند. سرانجام دختر دهقانی که در نهایت زیبایی بود نژادی اصیل داشت به زنی گرفت و از این دختر کسری انوشیروان تولد یافت (۲). در **پادشاهی شاپور اردشیر**، بعد از ترجمه بخشی از رویدادهای زمان او می‌گوید: و از جمله چیزهایی که فردوسی فراموش کرده داستان «قلعه حضر» است. آنگاه داستان این قلعه را به تفصیل بیان می‌کند (۳) این مطلب را مصحح کتاب نیز دریافته و بدان اشاره کرده است.

بنداری در ترجمه حوادث و وقایع شاهنامه تعصب دارد. در بسیاری از موارد

---

۱- شاهنامه، ص ۶۲، بخش دوم

۲- شاهنامه ص ۱۱۷، بخش دوم

۳- شاهنامه، ص ۵۸، س ۶- بخش دوم

پس از نقل داستانی که به زعم اونادریست است، می گوید: «العهدۃ علیه»  
 در داستان زال و رودابه و آمدن زال در کنار قصر رودابه و گشودن رودابه گیسوان  
 خود را و خواستن از زال که گیسوی او را بگیرد و به بالای قصر آید. می گوید: «قال (ای قال  
 فردوسی) والعهدۃ علیه، فسدت قرونها و اشارت الی ان يتعلق بها ویصعد» (۱)  
 فردوسی این معنی را بدینسان بیان کرده است:

|                            |                              |
|----------------------------|------------------------------|
| فرو هشت گیسو از آن کنگره   | بدل زال گفت این کمندی سپره   |
| پس از باره رودابه آواز داد | که ای پهلوان بچه گردد زاد    |
| بگیر این سر گیسو از یگسویم | ز بهر تو یاشده می گیسویم (۲) |

و در داستان رستم و سهراب بیت:

«چنین گفت موبد که مردن به نام به از زنده، دشمن براو شادگاه»

را اینگونه ترجمه کرده است: «والموت علی الحفظ خیر من شماتة الاعداء». (۳) آنگونه  
 که مشاهده میشود از موبد نقل قول نکرده است.

در اثنای ترجمه جمله «فزعم صاحب الکتاب» که مقصود فردوسی است زیاد  
 تکرار میکند. پاره‌ای از کلمات که به نظر مترجم بادین اسلام سازش نداشته است با کلمات  
 دیگر تعبیر میکند. مثلاً هر جا لفظ «اعرمن» و «دیو» آمده به جای آنها «ابلیس» و «جنی»  
 آورده است.

باتوجه به مطالب مذکور، بنداری مترجمی امین نبوده و اصالت ترجمه را  
 رعایت نکرده است.

۱- شاهنامه، ص ۶۲- بخش اول

۲- شاهنامه ژول مول جلد (۱) صفحه ۱۳۴

۳- شاهنامه، ص ۱۴۱- ۲، بخش اول

## اشعار عربی در متن

از ویژگیهای ترجمه بنداری اینست که او به مقتضای حوادث داستان، اشعاری مناسب، در متن می آورد. نمونه آن در داستان گیو پسر گودرز است، در آن وقت که گیو در جستجوی کیخسرو و آوردن او به توران میرود و به انواع سختیها و بلاها دچار میشود، بنداری حال خود را با این قهرمان شاهنامه همسان می بیند و زبان به شکایت گشوده از رنج غربت مینالد.

«وکانما تکلم علی لسانه مترجم الکتاب، الفتح بن علی، حیث باح بشکوی

الاغتراب

فیاصاح استمع ابثك شكوی      نزیع لایری یوماً قرارا (۱)

بعیدالدار من اعلام جی      تغرب یرکب الخطط الغمارا

گاهی بنابه اقتضای داستان، اشعاری در مدح و ممدوح می آورد. مثلاً موقعی که گشتاسب به جای پدر بر تخت سلطنت جلوس میکند و جهان آبادان میگردد و عدل و داد همه جا گسترده میشود. مترجم از این موقعیت استفاده کرده چنین میگوید:

کماقال مترجم الکتاب فی صفة عهده ولانا السلطان وماظهر فیه من الامن والامان

برأفته طاب الزمان فقد غدت      نخاصر آرام الصریم ضراغمه

وتربض فی حجر السرا حین شاؤه      ونفرخ فی وکر العقاب حمامه (۲)

وگاهی اشعاری از دیگران، بی آنکه نام گوینده آن را بیان کند، در متن می آورد.

نمونه آن وقتی است که خبر کشته شدن اسفندیار به بلخ میرسد و مادر و خواهرانش در

سوغ او می نشینند و هر کدام روی و موی خویش را می آزارند، این دوبیت را بدنبال

---

۱- شاهنامه ص ۱۹۱ بخش اول

۲- شاهنامه، ص ۳۲۴-۳۷، بخش اول

ترجمه آن حوادث می آورد:

رمی الحدثان نسوة آل حرب  
بمقدار سمدن له سمودا  
فرد شعور هن السود بیضا  
وردخودهن البیض سودا (۱)

در داستان بهرام گورو برزین، آنگاه که به اشاره برزین یکی از دخترانش در مدح بهرام به نغمه سرائی می پردازد، بنداری میگوید: در آن حال دختر برزین سرودی خواند که مضمون آن ابیاتی است که یکی از شاعران در مدح مأمون سروده است و آن ابیات اینست:

تری ظاهر المأمون احسن ظاهر  
واحسن منه ما اسروا ضمرا  
یناجسی له نفساً تریع بهمة  
الی کل معروف و قلبا مطهرا  
ویخشع اجلاله کل ناظر  
ویأبی لخوف الله ان یتکبرا (۲)

پس از ترجمه حوادث و وقایع، گه گاه خود نیز چیزی بر آنها می افزاید. مثلاً در پایان پادشاهی دارا و کشته شدن او بوسیله اسکندر از آیات قرآن استمداد جست و چنین آورده است:

«والله مالک الملک، یؤتی الملک من یشاء وینزع الملک ممن یشاء و یعز من یشاء و یدل من یشاء و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر» (۳). وقتی رستم فرخزاد بدست سعد وقاص به قتل میرسد مترجم میگوید: «والله یختص من یشاء بنصره» (۴) و در داستان رستم و سهراب، فردوسی میگوید: حیوانات بچه های خود را تشخیص

۱- الشاهنامه، ص ۳۶۴- س ۶- بخش اول

۲- الشاهنامه، ص ۸۹- بخش ۲

۳- الشاهنامه، ص ۳۸۹- س ۱۳- بخش اول

۴- الشاهنامه، ص ۲۶۸- س ۴- بخش ۲

می دهند ولی آدمی از فرط آرز، فرزند خویش را نمی شناسد :

همی بچه را باز داند ستور      چه ماهی به دریا، چه دردشت گور

نداند عمی مردم از رنج آرز      یکی دشمنی را ز فرزند باز (۱)

ترجمه بنداری چنین است: «والابل مغ غلظ اکبادها، لتعطف علی اولادها،

والطیور فی جوالسماء والحدیثان فی قعرالماء لاتنکرن اولادها وافرآخها و الانسان من

فرط حرصه یخفی علیه فلذة کبده ویستنکر قررة عینه ولاینزع الی ولده» (۲)

درهیچیک از نسخ موجود شاهنامه سخن از شتر و قلب سخت او نیست مگر اینکه

تصور کنیم این مطلب در نسخه‌ای که در اختیار مترجم بوده، وجود داشته است.

در داستان رستم و سهراب آنجا که گرد آفرید به سهراب اندرز میدهد که از جنگ

با ایرانیان چشم بپوشد این عبارت دیده میشود: «وربما یبحث الخائن عن حثفه بظلفه» (۳)

که معلوم نیست این هم از تصرفات مترجم است یا شاهنامه‌ای که او در دست داشته،

چنین مطلبی را دارا بوده است.

در **پادشاهی بهرام گور** نیز مطلبی بر اصل افزوده است، مثلاً در مورد نام بهرام گور

چنین گوید :

«واسم حمار الوحش فی لسان الفرس کور، فقیل له بهرام کور من اجل ذالك

وعر بته العرب فقالوا بهرام جور» (۴)

در داستان رستم و سهراب، هومان پس از شنیدن سخن سهراب که رستم را

۱- رستم و سهراب مینوی، ص ۶۶

۲- شاهنامه، ص ۱۴۲- س ۶- بخش اول

۳- شاهنامه، ص ۱۳۵ س ۸- بخش اول

۴- مصحح کتاب نیز می گوید: درهیچکدام از نسخه های موجود شاهنامه چنین

مطلبی را نیافته است.

برزمین زده و او را رها کرده است پریشان میشود و غمگین به خیمه خود باز می‌گردد. ترجمه بنداری چنین است: «وعادالی معسکره مهموماً وهویقول: من استصغر عدوه وان کان اسیراً، فسیری الیسیر عسیراً (۱) مفهوم عبارت اخیر یعنی «کسی که دشمنش را، هر چند اسیر است کوچک بشمارد، آسان را سخت خواهد دید» در نسخ شاهنامه موجود نیست، مگر اینکه فرض کنیم نسخه قدیم ترکی در اختیار مترجم بوده این مضمون را هم داشته است.

### خطاها و لغزشها

بنداری در ترجمه شاهنامه دچار لغزشها و سهوهای نیز شده است که به چند مورد آن اشاره می‌شود: از جمله اینکه کلمه «دژخیم» که به معنی بدخو است و مجازاً به میرغضب و جلاد اطلاق می‌شود، او اسم خاص فرض کرده است. در داستان «جنگ کاووس باشاه مازندران» کاووس، شاه مازندران را به دژخیم می‌سپارد تا او را به قتل برساند:

بدو درنگه کرد کاووس شاه گاه علوم انسانی و ندیدش سزاوار تخت و کلاه.

بد دژخیم فرمود تا تیغ تیزال جامع علوم بگیرد تنش را کند ریز ریز (۲)

این مطلب چنین ترجمه شده است: «فلما راه الملك، امر رجلا من اصحابه کان

یسمی دژخیم ان یقتله (۳)

مترجم کلمه «اشقر» را در معنی ابیض به کار برده است.

در پژوهش موبدان ازال، ازال پرسیده می‌شود: آن دواسی که یکی سیاه و

۱- شاهنامه، ص ۱۴۴-۱۰۰- بخش اول

۲- شاهنامه ژول ۰ول، جلد اول، صفحه ۲۸۲

۳- شاهنامه، ص ۱۱۸-۵- بخش اول

دیگری سفید است و پیوسته بدنبال یکدیگر در حرکتند چیستند؟ و زال در پاسخ می گوید:

«آندواسب، شب و روز است». در ترجمه چنین آمده است: «احدهما اشقر کالنار والاخر

ادهم کالقار» (۱) سخن فردوسی در این مورد چنین است:

یکی زان بکردار دریای قار      یکی چون بلور سپید آبدار (۲)

پاره‌ای از محذوفات نه تنها رونق و زیبایی داستان را از بین می برد بل که معنی

اصلی آن را دگرگون جلوه می دهد. و مترجم بدانها توجهی نکرده است.

در داستان سیاوش: افراسیاب، سیاوش را دعوت می کند تا با وی به مسابقه

چوگان بازی بپردازد و سیاوش با کمال فروتنی می گوید، من شایستگی و لیاقت آن را

ندارم که با شاهی بزرگ چون توبه مسابقه درآیم. ولی چون افراسیاب اصرار می ورزد

و سیاوش را به سرکاووس سوگند می دهد سیاوش با این کار رضا می دهد:

سیاوش چنین گفت با شهریار      که کی باشدم گوی و چوگان به کار

برابر نیارم زدن با تو گوی      به میدان همآورد دیگر بجوی

سپهبد ز گفتار او شاد شد      سخن گفتن هر کسی نباد شد

به جان و سرشاه کاووس گفت      که با من توباشی همآورد و جفت (۳)

مترجم تمام این مطالب را نادیده انگاشته و چنین آورده است:

«ثم سأله دخول النیدان و ملاعبته اياه بالكرة والصولجان فاجابه الى ذلك (۴)

در داستان اکوان دیو- وقتی چوپان از موجودی عجیب به شکل گورخر طلائی رنگ

شکایت می کند که این موجود اسبان را می درد و آسایش را از همه سلب کرده است،

---

۱- الشاهنامه ص ۱۷ س ۹- بخش اول

۲- شاهنامه ژول مول جلد (۱) ص ۱۱۶

۳- شاهنامه ژول مول صفحه ۱۵۸، جلد ۲

۴- الشاهنامه، ص ۱۷۳- س ۲۱- بخش اول



کیخسرو به حاضران مجلس نگاه می‌کند و کسی را برای دفع آن شایسته نمی‌بیند و گرگین میلاد را مأمور می‌کند تا به زابلستان برود و رستم را برای رفع این مشکل فرا خواند. مترجم، رستم را در میان حاضران فرض کرده می‌گوید: «فاشار علی رستم بان يتحمل الصداق في ذلك» (۱)

در داستان سیاوش، چنین آمده است که افراسیاب در خواب می‌بیند که سوارانی سیاه‌پوش او را دست بسته پیش کاووس می‌برند، و او جوانی را کنار تخت کاووس می‌بیند که بیش از چهارده سال ندارد که البته منظور از این جوان همان کیخسرو است:

|                            |                                  |
|----------------------------|----------------------------------|
| برتخت من تاختندی سوار      | سیه پوش ونیزه و ران صد هزار      |
| مرا پیش کاووس بردی دوان    | یکی نامور باد سر پهلوان          |
| یکی تخت بودر چو تابنده ماه | نشسته براو بود کاووس شاه         |
| جوانی دور خساره مانند ماه  | نشسته به نزدیک کاووس شاه         |
| دوهفته نبودی و ارسال بیش   | چو دیدی مرا بسته در پیش خویش (۲) |

مترجم کاووس را جوان چهارده ساله دانسته است. ترجمه او چنین است:  
«ثم حملونی الی کیکاوس فرأیته جالساً علی تخت رفیع و کان سنه غیر زائد عن

اسبوعین» (۳)

حالت‌های قهرمانان داستان را که فردوسی در بیان آنها سخت پای‌بند بوده گه‌گاه مترجم آسان از آنها گذشته است. در داستان رستم و سهراب، فردوسی می‌گوید وقتی رستم سخنان خود را بطور کامل بیان کرد، گودرز لب به سخن گشود:

۱- شاهنامه، صفحه ۲۳۶- س ۴- بخش اول

۲- شاهنامه ژول مول، صفحه ۱۳۱

۳- شاهنامه، صفحه ۱۶۴- س ۱۱- بخش اول

زگفتار چون سیر شد انجمن      چنین گفت گودرز باپبلتن (۱)

مترجم این بیت را چنین معنی کرده است: «فقال له جوذر» (۲)  
در همین داستان وقتی سهراب گری برشانه رستم میزند فردوسی میگوید  
رستم چنان وانمود کرد که درد را احساس نکرده است:

بزدگرز و آورد کتفش بدرد      بیچید و درد از دلیری بخورد (۳)

جمله «درد از دلیری بخورد» مورد توجه مترجم نیست: ترجمه او چنین است:  
«ثم ان سهراب اخراج جرزه من حلقة سرجه ورفعه واهوی به الی اکتاف رستم، فتألم  
منه رستم.» (۴)

باز در همین داستان آنجا که فردوسی از قول هجیر میگوید: برادران من باید  
زنده بمانند، مرگ من اهمیت ندارد. و این معنی را با استعاره بصورت بیت زیر بیان  
می کند:

که چون بر کشد از زمین بیخ سرو      سزد گرگیا را نبوید نذرو  
(رستم و سهراب مینوی)

یا مطابق نسخه ژول مول:

که گر باشد اندر چمن بیخ سرو      سزد گرگیا را نبوید نذرو

در «شاهنامه» ترجمه این بیت چنین آمده است: «واذا قلع السرو الباسق

من البستان فلانبت شقائق النعمان» (۵) که معنی آن چنین است: هرگاه سرو بلند از

---

۱- رستم و سهراب مینوی، ص ۴۹، بیت ۴۱۹

۲- شاهنامه، صفحه ۱۳۷-۱۹- بخش اول

۳- شاهنامه ژول مول، صفحه ۷۶

۴- شاهنامه، صفحه ۱۴۲-۱۲- بخش اول

۵- شاهنامه، ص ۱۴۱-۴- بخش اول

بوستان برکنده شود گل‌های شقایق نمی‌رویند. و این معنی صحیح به نظر نمی‌رسد.  
در داستان رستم و سهراب، وقتی تهمینه در نیمه شب با کنیزی وارد خوابگاه  
رستم می‌شود فردوسی می‌گوید:

سخن گفتن آمد نهفته به راز      در خوابگاه نرم کردند باز  
یکی بنده شمعی معنبر به دست      خرامان پیامد به بالین مست (۱)  
ترجمه بیت دوم چنین است:

«ووصیفة قد دخلت وبیدها شمعة من العنبر فوضعتها عند رأسه» (۲) معنای  
مصراع دوم با ترجمه هماهنگی ندارد.

در داستان رستم و سهراب، نام «گشواد» نیز در زمره پهلوانانی که در درگاه کاووس  
هستند آمده است، در صورتی که «گشواد» نام پدر گودرز است و گودرز خود پهلوانی  
سالخورده است و سخن از حضور گشواد نیست. فردوسی در این مورد چنین گفته است:

نشستند با شاه ایران بهم      بزرگان لشکر همه بیش و کم  
چو طوس و چو گودرز گشواد و گویو      چو گرگین و بهرام و فرهاد نیو (۳)  
ترجمه بنداری چنین است: «واحضرار کان دولته مثل طوس و جودرز و جیو  
و گشواد و غیرهم» (۴)

داستان کاموس کشانی و خاقان چین باهم تحت عنوان «ذکر وقعة کاموس کشانی»  
آمده است. در صورتی که در شاهنامه این دو داستان کاملاً مجزا از یکدیگر آمده است  
و فردوسی خود قبل از شروع داستان خاقان چین، چنین می‌گوید: داستان کاموس

۱- رستم و سهراب مینوی، صفحه ۲۷

۲- شاهنامه، ص ۱۳۲- س ۱۸- بخش اول

۳- رستم و سهراب مینوی، صفحه ۴۳، بیت اول و دوم

۴- شاهنامه، صفحه ۱۳۵- س ۲۰- بخش اول

تمام شده وهم اکنون بداستان خاقان چین می پردازم :

پایان شد آن رزم کاموس گرد      همی شد که جان آورد جان سپرد

کنون رزم خاقان چین آورم      یلان را بدین دشت کین آورم (۱)

این مطلب را مصحح کتاب نیز دریافت و بدان اشاره کرده است، ولی بنظر می رسد بدلیل خلاصه گوئی بنداری، این دو داستان عمداً باهم آورده شده است.

گاه برای اینکه سجعی بیاورد معنی را فدای لفظ می کند.

در داستان بهرام گورو شنگل پادشاه هند، پس از آنکه بهرام ازدها را می بیند

و آهنگ کشتن آن می کند، بزرگان ایران می گویند، خود را در هلاکت میفکن. بهرام

سخن آنان را نمی پذیرد و به جنگ ازدها می رود. جمله مترجم چنین است: «فلم یقبل

وتشمر کاسد اصبح للبدیه نافعاً وقال الله خیر حافظاً» (۲). این مطلب نیز آقای عزام

«مصحح کتاب» دریافت و بدان اشاره کرده است.

### سجعیهای دلپذیر

در ترجمه شاهنامه بنداری گه گاه خواننده با سجعیهای دلپذیر روبرو می شود.

نمونه آن ترجمه بیت زیر است که علاوه برداشتن سجعی دلپذیر، معنی نیز در نهایت

ایجاز بیان شده است:

بدو گفت کاووس کامروز بزم      گزینیم و فردا بسازیم رزم (۳)

که ترجمه آن چنین آمده است: «فقال کیکاووس: الیوم خمرو غداً امر فہلم

نطیب العیش ثم نرتب الجیش» (۴)

۱- شاهنامه ژول مول، جلد ۳- صفحه ۷۰

۲- شاهنامه، ص ۱۰۱-۱۱- بخش دوم

۳- رستم و سهراب مینوی، صفحه ۵۱، بیت ۴۳۸

۴- شاهنامه، صفحه ۱۳۸-۳- بخش اول

که آمدن خمر و امرو عیش و جیش در جمله سجعهای دلپسندی را بطور طبیعی بوجود آورده است .

در داستان دارا و اسکندر، هنگامی که دارا درمی یابد که اسکندر به او امان داده است سخت پریشان می شود و می گوید: این امان برای من از مرگ دردآورتر است. مترجم، این مطلب را با عبارات زیبا و مسجع ترجمه کرده است :

«وإذا آل الأمری ذالك، فالموت ولا هذا الصوت، والقبر ولا هذا الصبر» (۱)

از کارهای دیگر مترجم اینست که علاوه بر کلیه اسمهای خاص، بسیاری از اسمهای عام فارسی را با افزودن «ال» بر سر آنها یا تغییر حرفی از آنها، معرب ساخته و در متن عربی جای داده است. نمونه آنها کلمات:

گرز- چوپان- شهریار- پهلوان- خوانسالار- دستبند- درگاه و مرزبان است که به ترتیب آنها را به صورت: جرز- جوبان- الشهباریه، البهلوان، الخوانسالار، الدرگاه و مرزبان آورده است .

کاووس به سیاوش می گوید: «فان اردت الشهباریة فهی بین یدیک» (۲) اگر پادشاهی می خواهی پیش روی تست (در اختیار تست). «ورتب له الخوانسالاریة والخدم» (۳) (برای او خدم و خوانسالاری ترتیب داد). «واقبل علی خزیران رافعاً علی کاهله جزأ» (۴) (در حالی که گرز خود را بر شانه گرفته بود روی به خزیران نهاد).

«وقدام تخته خمسون و صیفة یرقصن بال دستبند.» (۵) (و در پیش تخت سهراب

۱- الشاهنامه، صفحه ۳۸۶- س ۱۷- بخش اول

۲- الشاهنامه، صفحه ۱۷۱- س ۱۲- بخش اول

۳- الشاهنامه، صفحه ۱۶۶- س ۵- بخش اول

۴- الشاهنامه، صفحه ۸۸- س ۱۶- بخش اول

۵- الشاهنامه، صفحه ۱۳۸- س ۱۸- بخش اول

پنجاه کنیز به صورت دستبند «حلقه وار» می رقصیدند.

«و کیف یخفی بین هذا العسكر من هو بهلوان العالم؟» (۱) سهراب از هجیر می پرسد:

«چگونه کسی که پهلوان جهان است در میان این سپاه پنهان میماند؟»

«فجاء بعد مضي ساعة من النهار الى الدرگاه رأس الجوبانیه» (۲) (پس از

آنکه ساعتی از روز گذشت، سرگله بان «رئیس گله بانی» به درگاه آمد)

«ان اصلی کان من ایران غیرانی الیوم مرزبان هذا الاقلیم» (۳) (من در اصل

ایرانی هستم ولی امروز مرزبان این کشورم)

در پایان این مقاله شایسته است از **دکتر عبدالوهاب عزام** مصحح کتاب

الشاهنامه، به عنوان یک ادیب و محقق دانشمند عرب که در تصحیح این کتاب، نهایت

علاقه خود را به تاریخ و فرهنگ و تمدن کهن ایران، ابراز داشته است یاد کنیم و یادآور شویم

که کوشش این پژوهشگردانا در واقع کار بنداری را تکامل بخشیده و ارزش خدمت او

در شناساندن تاریخ و فرهنگ گذشته ایران به ملل عربی زبان کمتر از بنداری نبوده است.

دکتر عزام علاوه بر تصحیح متن شاهنامه بنداری که در نهایت درایت و دقت

انجام داده، کوشیده است تا میان فصول و مطالب کتاب هماهنگی و ارتباط برقرار سازد.

پاره ای از عناوین شاهنامه را که بنداری از آوردن آن غفلت کرده، مجدداً به کتاب

افزوده است. قسمتی از محذوفات که از بخشهای جالب شاهنامه بوده و بابه واقعه ای

تاریخی بستگی داشته است، مجدداً ترجمه کرده و در حواشی کتاب آورده است.

نمونه آن «آگاهی یافتن تهمینه مادر سهراب از کشته شدن سهراب به دست

---

۱- شاهنامه، صفحه ۱۴۰-۱۴۱- بخش اول

۲- شاهنامه، صفحه ۲۳۵-۱۲- بخش اول

۳- شاهنامه بنداری، صفحه ۲۱۰-۸- بخش اول

پدرش رستم» و «شکایت فردوسی از پیری و شکستگی خود و ناسازگاری روزگار» است که این دوبخش را در بحر متقارب یعنی وزن شاهنامه به رشته نظم کشیده و بر حواشی کتاب پیوسته است. مقدمه زیبا و دل‌انگیز شاهنامه را که فردوسی با این ابیات:

|                              |                           |
|------------------------------|---------------------------|
| به نام خداوند جان و خرد      | کزین برتر اندیشه برنگذرد  |
| خداوند نام و خداوند جای      | خداوند روزی ده رهنمای     |
| خداوند کیوان و گردان سپهر    | فروزنده ماه و ناهید و مهر |
| ز نام و نشان و گمان بر تراست | نگارنده بر شده گوهر است   |

آغاز کرده و بنداری آنها را حذف نموده است، مصحح آنرا ترجمه کرده و در آغاز کتاب آورده است.

آنچه بیش از هر چیز نظر خواننده را به خود معطوف می‌دارد پژوهشی است که مترجم در مورد اعلام شاهنامه نموده و کوشیده است تا قهرمانان اصلی شاهنامه را چون فریدون، هوشنگ، تهمورث، کیومرث، ضحاک، رستم و نظائر آنان را هر چه بهتر و بیشتر معرفی کند و اصل و ریشه نامهای قهرمانان شاهنامه را از اوستا و کتب پهلوی و غیره بدست دهد. و بحق باید گفت که در این کار توفیق یافته است.

علاوه بر آن پژوهشهایی در تاریخ داستانسرایی و حماسه‌پردازی ایران و تطور آنها کرده و فصلی از همین کتاب (الشاهنامه) را به عنوان «مدخل» بدان اختصاص داده که از هر لحاظ شایان توجه است. نظم و فهرستی که به این کتاب داده بویژه فهرست نام پادشاهان هر سلسله قبل از آغاز فصل مربوط به آن در خور تحسین است.

در اینجا بی‌مناسبت نیست ترجمه منظوم ابیاتی چند از شاهنامه را که فردوسی، در شکایت از ضعف و پیری و ناسازگاری روزگار سروده، از مصحح کتاب شاهنامه بیاوریم:

غدوت علی کبری زاریا  
وأنحیت بالذل یوم المشیب  
وکالشوک یصبح مس الحریر  
واطفأذاك السراج البهی (۱)

ایسا فلکا معجبا عالیا  
حدبت علی و عمری قشیب  
ویذوی علی الدهر کل نضیر  
حنی الدهر سر و الریاض السوی

چه داری به پیری مرا مستمند  
به پیری مرا زار بگذاشتی  
همی پرنیان گردد از رنج خار  
همی تیره گشت آن گرامی چراغ (۲)

الا ای دل آرای چرخ بلند  
چو بودم جوان بر برم داشتی  
عمی زرد گردد گل کامکار  
دوتائی شد آن سرو نازان به باغ



۱- شاهنامه، صفحه ۲۹- بخش دوم

۲- شاهنامه ژول مول، جلد ۲- صفحه ۱۳۲